

## مبانی دینی انسان‌شناسی در شعر فارسی

دکتر سیدحمیدرضا علوی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

### چکیده:

هدف اصلی این مقاله، استخراج دیدگاهها و نقطه نظرات شعرای فارسی زبان راجع به انسان‌شناسی و سپس تبیین و تفسیر مبانی دینی مربوطه می‌باشد که آن شعرا در دیدگاه‌های انسان‌شناختی خود از متون دینی، آیات و روایات الهام گرفته‌اند و اساس و چارچوب انسان‌شناسی خود را بر آن مبتنی ساخته‌اند. به منظور وصول به این هدف، اشعار حدود بیست تن از شعرای فارسی مورد بررسی قرار گرفته و سپس با آیات قرآن کریم و شانزده تفسیر عربی و چهارده تفسیر فارسی قرآن و با سایر متون دینی که مشتمل بر روایات اسلامی می‌باشند مورد مقایسه و بررسی تطبیقی و تحلیلی قرار داده شده است.

عمده‌ترین موارد تطبیق از این قرار بوده است: الهی بودن انسان و اینکه او هدف آفرینش و اشرف مخلوقات می‌باشد، لزوم احسان و نیکوکاری، عقل و علم در انسان، وجود عشق معنوی در انسان و لزوم پرورش آن، مراحل آفرینش و تطور انسان، نفس انسان و لزوم اجتناب از هوای نفس، کفران، کبر، حرص، ضعف، ظلم، جهل و فناپذیری انسان. نگاهی به نتایج این پژوهش مبین آن است که انسان‌شناسی در شعر فارسی کاملاً اساس و پایه‌ای دینی، معنوی و قرآنی دارد.

واژگان کلیدی: انسان، انسان‌شناسی، شعر فارسی، دین، قرآن، آدم، نفس، قلب، روح

## مقدمه

انسان شناسی زیر مجموعه مهم بحث هستی شناسی است؛ زیرا انسان خود زیر مجموعه‌ای از هستی محسوب می‌گردد. در این شاخه، از ماهیت و شخصیت انسان، حالات و خصوصیات انسان و .... بحث می‌شود. دقت در اشعار شعرای مختلف فارسی مبین این امر است که غالباً هر کدام از آنان به نوعی به انسان و ویژگیهای او اشاراتی داشته‌اند که مجموعاً می‌تواند گویای دیدگاه کلی آنان راجع به مقوله انسان شناسی باشد و به شناخت و معرفت افزونتر فرد نسبت به شخصیت انسان کمک کند. از طرف دیگر، دقت در متون دینی نیز مؤید این حقیقت است که به علت عظمت و حساسیت بحث مذکور، آیات و روایات مشحون از نکات دقیق و ظریفی درباره معرفی انسان و ابعاد شخصیت او و نقاط قوت و ضعف وی می‌باشند.

در این راستا، مقایسه و بررسی تطبیقی شعر فارسی با متون دینی بیانگر آن است که شعرای ما در اکثر موارد اساس تفکرات انسان‌شناختی خود را مبتنی بر متون دینی ساخته‌اند و از آن به عنوان دست مایه‌ای گرانقدر جهت غنای تعریف و معرفی خود از انسان بهره گرفته‌اند. حال بر همین اساس، این مقاله در صدد آن بوده که چنین مبانی دینی که شعرای فارسی انسان‌شناسی خود را بر آن متکی ساخته‌اند، کشف، استخراج و تبیین نماید؛ زیرا چنین امری اولاً سبب کشف دیدگاههای شعرای ما و متون دینی درباره مقوله خطیر شناخت انسان و سپس مقایسه آن دو و نهایتاً استخراج و توضیح و تفسیر مبناهای دینی انسان‌شناختی است که شعر فارسی بر آن اتکاء دارد. بدین منظور، نقطه نظرات حدود ۲۰ تن از شعرای فارسی در مورد انسان‌شناسی استخراج شده و با آیات قرآن کریم راجع به مقوله مذکور تطبیق داده شده و در جهت تشریح هر چه بهتر این مقایسه و تطبیق نیز به ۳۰ تفسیر (۱۶ تفسیر فارسی و ۱۴ تفسیر عربی) رجوع شده و همچنین به سایر متون دینی نظیر نهج البلاغه و مجموعه کتبی که روایات معتبر اسلامی را در خود دارند مراجعه شده تا هر چه بهتر بتوان به استخراج و توضیح آن دسته از مبانی دینی که

دستمایه شعرای فارسی زبان در معرفی انسان بوده است، پرداخته شود.

انسان، موجودی الهی، اشرف مخلوقات و هدف آفرینش

هدف اصلی آفرینش، انسان است:

جوهرست انسان و چرخ او را عرض  
جمله فرع و پایه‌اند و او غرض  
(مولوی، مثنوی معنوی)

در تفسیر انوار درخشان (حسینی‌الهمدانی، ج ۱۳، ص ۱۶) در توضیح آیه شریفه «الذی احسن کل شیء خلقه» (سجده آیه ۷) این گونه آمده است: «خداوند هر چه را که آفریده نیکو بوده و آن را نیکو تدبیر نموده و موجودات جهان پهناور مرکب از اجزاء و ذرات بی‌شمار را متناسب آفریده و اثری نیکو در تدبیر و پرورش آن به کار برده و فایده و ثمره‌ای مناسب بر آن مترتب فرموده که با نظام زندگی بشر هماهنگ باشد و بهترین نقشه را در خلقت بشر که غرض از نظام خلقت است طرح نموده است و خداوند انسان را غرض از خلقت معرفی نموده و همه انواع و اقسام موجودات را به تناسب حاجت بشر آفریده است».

انسان، اشرف مخلوقات است:

ز نوع نوع خلاق جهان پر است ولی  
یکی که اشرف خلق خداست انسان است  
(محتشم کاشانی)

امیرالمؤمنین علی (ع) نیز اینگونه بیان می‌دارند که هیچ چیز در پیشگاه خدا شریف‌تر از انسان نمی‌باشد: «ما من شیء اکرم علی الله من ابن آدم» (کنز العمال، خطبه ۳۴۶۲۱، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۰). بیهوده نیست که قرآن کریم نیز می‌فرماید که ما انسان را کرامت بخشیدیم و او را بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم: «و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (اسراء / آیه ۷۰).

همچنین قرآن بر این نظر است که انسان در بهترین حالات وجود خلق شده است:

«لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (تین، آیه ۴). در حجة التفسیر (بلاغی، ج ۷، ص

(۲۶۴) راجع به تفسیر آیه مذکور اینگونه آمده که خداوند انسان را در نیکوترین صورت آفریده و او را از عالم جمادی به عالم نباتی و بعد از آن به عالم حیوانی و بعد از آن به عالم انسانی (عقلانی) ارتقاء داده است.

مقام و رتبه انسان حتی از فرشتگان هم بالاتر است:

صائب ز ملایک مطلب رتبه انسان آینه بی پشت چه دیدار نماید

(صائب)

حضرت علی (ع) نیز می فرمایند که از رسول اکرم (ص) سؤال شد که آیا حتی فرشتگان هم از انسان بالاتر نیستند و آن حضرت پاسخ دادند که فرشتگان چون خورشید و ماه مجبور به انجام دستوراتی هستند که به آنها داده می شود: «الملائكة مجبورون بمنزلة الشمس والقمر» (کنز العمال، خطبه ۳۴۶۲۱، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۰). و چنین امری بر این موضوع دلالت دارد انسان که مجبور به انجام دستورات الهی نیست، مقام و رتبه ای بالاتر از فرشتگان داراست. به همین علت است که امام محمدباقر (ع) می فرمایند که خداوند هیچ کدام از مخلوقات را در نزد خود بالاتر و شریفتر از انسان مؤمن نیافرید؛ زیرا حتی فرشتگان خدا هم خدمتگزاران مؤمنین هستند: «ما خلق الله عزوجل خلقا اکرم علی الله عزوجل من مؤمن لان الملائكة خدام المؤمنین» (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۱). لذا بیهوده نیست که می بینیم خدای متعال به فرشتگان خود دستور می دهد که بر آدم سجده کنند: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا» (طه، آیه ۱۱۶) که همین آیه در سوره کهف، آیه ۵۰ و سوره اسراء، آیه ۶۱ و سوره بقره آیه ۳۴ ذکر گردیده است و در سوره اعراف، آیه ۱۱ به این شکل آمده است: «ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا» که ذکر پنج بار مکرر آیه فوق، بر تأکید فراوان نسبت به موضوع مذکور دلالت دارد. لوح وجود انسان، آینه ای خدایی می باشد:

لوح وجود انسان آینه ای خدایی است این قسم مظهري را تاکی سیاه سازی؟

(صائب تبریزی)

قرآن کریم نیز به شدت از انسانهایی که به واسطه اعمالی که کسب می‌کنند و رفتارهایی که انجام می‌دهند و آینه دل و قلب خویش را سیاه و تیره می‌سازند گله و شکوه دارد: «بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون» (مطففین، آیه ۱۴).

در تفسیر الصافی (الفیض الکاشانی، ج ۵، ص ۳۰۰) در تفسیر آیه فوق از قول حضرت امام محمدباقر (ع) نقل گردیده که «هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او نقطه روشن و سفیدی است پس آنگاه که گناهی مرتکب شود از آن نقطه سفید، نقطه سیاهی خارج و ظاهر می‌گردد. پس اگر او توبه کند آن سیاهی رفع خواهد شد، اما اگر به گناهان خود ادامه دهد، آن سیاهی زیاد خواهد شد تا سراسر آن سپیدی قلب او را فرا خواهد گرفت و آنگاه هرگز صاحب آن دل به سوی خوبی باز نخواهد گشت» و در چنین حالتی است که آیه فوق در مورد آن شخص مصداق می‌یابد. تفسیر البرهان (الحسینی البهرانی، ج ۵، ص ۴۴۱) نیز همین معنا را در تفسیر آیه مذکور تأیید می‌نماید. در تفسیر کنزالدقائق (القمی المشهدی، ج ۱۴، ص ۱۸۲) نیز آمده است که غلبه و احاطه عشق به گناه سبب خواهد شد که مانع و حجابی بر دلهای گناهکاران عارض گردد که آنان را نسبت به شناخت حق و باطل کور و نابینا سازد؛ زیرا کثرت انجام کارها باعث می‌شود که آن کارها در آدمیان به صورت ملکه در آید و به گفته تفسیر الجواهر الثمین (شبر، ج ۶، ص ۳۸۰) انسان را به مرحله‌ای می‌رساند که از قبول حق باز می‌ماند.

قلب انسان، عرش خدای رحمن است:

چرا کردند نامش عرش رحمان      چه نسبت دارد او با قلب انسان

(شبستری)

حتی حضرت امام جعفر صادق (ع) قلب را حرم خدا می‌دانند و لذا از انسانها می‌خواهند که در حرم الهی غیر خدا را وارد نسازند: «القلب حرم الله، فلا تسکن حرم الله غیر الله» (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۲۱۳) و بیهوده نیست که حضرت زین العابدین (ع) در مقام دعا از خدا می‌خواهند که

قلبشان را از محبت خدا و سایر صفات پسندیده پر سازد: «اللهم انی اسئلك ان تملأ قلبی حباً لک و خشية منک، و تصدیقاً لک، و ایماناً بک، و فرقاً منک و شوقاً الیک» (بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۸۹، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۲۱۴).

و لذا هیچکس جز انسان شایسته اوصاف حق نمی باشد:

نیست جز انسان کسی شایسته اوصاف حق شاه می بخشد به خاصان جامعه پوشیده را  
(صائب تبریزی)

و بنابراین، انسان کسی است که دارای خلق خدایی باشد:

خوش است بنده که همخوی صاحبش باشد کسی که خلق خدایی ندارد انسان نیست  
(صائب)

دقت در شعر فوق، مبین آن است که صائب غیر مستقیم خدا را مالک انسان معرفی نموده است. قرآن کریم نیز در موارد گوناگون خداوند را مالک و پروردگار انسان معرفی کرده است: «ربی اکرم من» (فجر، آیه ۱۵)

و یا آنکه قرآن می فرماید که آدمی نسبت به «پروردگار، یعنی مالک خود» سخت ناسپاس است: «ان الانسان لربه لکنود» (عادیات، آیه ۶)

و آدمی اگر مراتب و مراحل کمال را به درستی طی کند، به کمال انسانی نائل خواهد گردید:

به عکس سیر اول در منازل رود تا گردد او انسان کامل

(شبستری)

بدان اول که تا چون گشت موجود کز او انسان کامل گشت مولود

(شبستری)

زیرا که انسان، آئینه تمام نمای جهان و کائنات است و جهانی را در خود خلاصه دارد:

جهان انسان شد و انسان جهانی  
از این پاکیزه‌تر نبود بیانی  
(شبستری)

و حتی معنی انسان از بزرگی در جهان هم نمی‌گنجد:  
معنی انسان نگنجد از بزرگی در جهان ساده لوح آن کس که گوید هست انسان زیر پوست  
(صائب تبریزی)

در تفسیر روض الجنان و روح الجنان (ج ۲۷، ص ۱۴۴) آمده است که خداوند هرگونه استعدادی را در وجود انسان قرار داده و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته و با اینکه جرم صغیری است، عالم کبیر را در او جا داده، همان انسان که بعد از تمام خلقتش می‌فرماید: «فتبارک الله احسن الخالقین».

#### احسان و نیکوکاری

انسان، انتساب به حقیقت، نیکی و نیکوکاری دارد:

نیکی ستاره ایست کز و می‌کند طلوع انسان حقیقتی است که بدو دارد انتساب  
(اوحدی مراغه‌ای)

حضرت علی (ع) بیان می‌دارند که انسانها برای احسان و نیکوکاری و اطاعت الهی خلق شده‌اند: «للاحسان و الطاعة خلقتهم» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۸، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۳). به همین علت است که فقط کسانی که در راستای رسیدن به چنین هدف و مقصودی قدم بر می‌دارند به بیراهه نرفته‌اند و هرگز در خسران و زیان نمی‌باشند.

و لذا کمال انسان، در پرتو لطف و احسان با دوست و دشمن است:

دانی چه بود کمال انسان با دشمن و دوست لطف و احسان

(سعدی شیرازی)

قرآن کریم از انسانها می خواهد که احسان ورزند زیرا که خداوند اهل احسان را دوست دارد: «احسنوا ان الله يحب المحسنين» (بقره، آیه ۱۹۵) حضرت علی (ع) نیز احسان را رأس ایمان می داند: «رأس الايمان الاحسان الى الناس» (غررالحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۴۴۳) و حضرت رسول اکرم (ص) از انسانها می خواهند که حتی نسبت به کسانی که با آنان بدی می کنند، احسان ورزند: «احسن الي من اساء اليک» (بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۴۴۵) و حضرت علی (ع) چنین کاری را سبب اصلاح دشمن تلقی می کنند: «الاحسان الى المسيء يستصلح العدو» (غررالحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۴۴۵).

از انسان خواسته شده که عمل صالح انجام دهد و این می رساند که او توانایی انجام عمل صالح را داراست:

چون رقم بر وجود انسان زاند «اعملوا صالحا» برایشان خواند

(عراقی، عشاقنامه)

«اعملوا صالحا» یک پیام قرآنی است که در موارد مختلف به آن اشاره شده است (مؤمنون، آیه ۵۱، سوره سبأ، آیه ۱۱ و ...)

و انسان اگر ایمان نداشته و عمل صالح انجام ندهد در حال خسران و زیانکاری است

خاموش کن ای خاسر انسان لفی خسر از گلشن دیدار به گفتار رسیده

(مولوی، دیوان شمس)

قرآن مجید نیز تمامی انسانها را در حال خسران و زیانکاری می داند؛ مگر کسانی که



ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند و توصیه به حق و صبر نمایند: «والعصران الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.» (عصر، آیات ۳- ۱) در تفسیر مجمع البیان (الطبرسی، ج ۲۷، ص ۲۶۲) در تفسیر خسران انسان آمده است که «انسان هر آینه در نقصان است برای اینکه هر روز از سرمایه عمر او می‌کاهد و آن سرمایه اوست، پس هرگاه سرمایه رفت و با آن کسب طاعت نکرد زندگی او و طول عمرش باعث نقصان و زیان او خواهد بود و سبب خسران وی خواهد شد، زیرا خسرانی و زیانی بزرگتر از استحقاق عقاب دائمی نیست» و بر طبق تفسیر مذکور، بنابراین گفته اخفش، لقی خسر یعنی در هلاکت است.

مکر و حسد و صفاتی از این قبیل ذاتی انسان نبوده و جز و اخلاق آدمی محسوب نمی‌شوند:

مکرو حسد مکن که نه اخلاق آدمیست ای دیو و دد خریده و انسان فروخته  
(سیف فرغانی)

و این شیطان است که به سپاهیان خود می‌گوید که حسد و ستم را در بین آدمیان القا کنند: «يقول ابليس لجنوده: القوا بينهم الحسد و البغی، فانهما يعدلان الشرك.» (امام جعفر صادق (ع)، از بحار الانوار، ج ۷۵، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۴۲۶)

انسان باید به فکر هموعان خود باشد و غم آنان را بخورد:

گرتویی انسان «بهار» اندوه نوع خویش دار

ورنه حیوان هم نیابی کاو به فکر خویش نیست

(ملک الشعرای بهار)

حضرت علی (ع) نیز مروت و جوانمردی را از جمله اصول وجودی انسان معرفی می‌نماید: «اصل الانسان لبه و عقله دینه و مروّته حیث يجعل نفسه.» (بحار الانوار، ج ۱،

ص ۸۳ و تحف العقول، ص ۱۵۵، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶)

اصولاً عیش و بی غمی، سازگار با طبیعت انسان نمی باشد:

سازگار طبع انسان نیست عیش و بی غمی می رود بیرون ز جنت هر که آدم می شود  
(صائب تبریزی)

بیهوده نیست که قرآن کریم می فرماید ما آدمی را در رنج و سختی آفریدیم: «لقد خلقنا الانسان فی کبد» (بلد، آیه ۴) در تفسیر مجمع البیان (الطبرسی، ج ۲۷، ص ۹۶) در تفسیر آیه مذکور آمده است که «آدم همواره متحمل سختی و ناراحتی می شود تا از دنیا بیرون می رود». در تفسیر التبیان (محمد بن علی الطوسی، ج ۱۰، ص ۳۵۰) نیز آمده است که «سزاوار است آدمی بداند که قطعاً دنیا سرای رنج و مشقت است و جنت و بهشت سرای راحت و نعمت می باشد». تفسیر جوامع الجامع (ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، ج ۴، ص ۸۴۶) و تفسیر الصافی (الفیض الکاشانی، ج ۵، ص ۳۳۰) نیز معنای تعب و مشقت را برای واژه «کبد» که در آیه فوق به کار برده شده، تأیید می نماید و لذا در محل تعب و مشقت و مصیبت برای انسان معرفی می نمایند. اگر چه تفسیر صافی از سختیهای دنیا و آخرت برای انسان یاد می کند.

و انسان باید نه تنها به همونوع خود، بلکه به حیوانات در گیاهان هم محبت و مروت و

کرم ورزد:

محبت کن، مروت کن، کرم کن      به انسان و به حیوان و نباتات

(ملک الشعرای بهار)

و انسان، محصول سعی و تلاش خود را دریافت خواهد نماید:

نیست انسان راجز آنچه در او سعی نمود      این چنین گفت پیمبر به همایون دفتر

(ملک الشعرای بهار)

قرآن مجید نیز به حقیقت فوق اشاره می‌نماید، آنجا که می‌فرماید: «و أن لیس للانسان الا ما سعی.» (نجم، آیه ۳۹) در تفسیر منهج الصادقین (کاشانی، ج ۹، ص ۸۹) در شرح این آیه آمده است که نیست مر آدمی را مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند، به ثواب دیگری نیز متاب نمی‌گردانند. در تفسیر المیزان (تفسیر طباطبائی، ج ۱۹، ص ۷۴) نیز آمده است که هیچ انسانی هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالک نیست، تا اثر آن ملکیت که یا خیر یا شر یا نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده و جد و جهدی که نموده، تنها آن را داراست و اما آنچه دیگران کرده‌اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی‌شود.

#### عقل و علم

آدمی از نعمت عقل برخوردار است و می‌تواند در پرتو آن به سوی خدا راه یابد:  
گر به راه و این جهان خورشیدمان رهبر شده است

سوی یزدانمان همی مر عقل را رهبر کنی  
(ناصر خسرو)

باید توجه داشت که «عقل»، باز دارنده از ضلالت است و از همین رو، قرآن میان عقل و هدایت توازی آشکاری قائل می‌شود. عقل، مایه هدایت معارف الهی و عمل صالح است و اگر جز این طریق را بیوید، در قاموس قرآن، عقل نامیده نخواهد شد.» (باقری، ص ۱۱) همچنین به گفته علامه محمد تقی جعفری در تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی:

با نظر به آنچه که در مکتب جلال الدین و سایر عرفای اهل دانش دیده می‌شود اینست که: آنجا که عقل را تضعیف نموده آن را به کلی از درجه اعتبارات ساقط می‌سازند، مقصود عقل جزئی نظری است، که می‌خواهد با وسائل معمولی خود تمام مسائل هستی را حل و فصل کند،

از آن جهت که وسیله ای غیر از زمان و مکان و کمیت و کیفیت ندارد، و به عبارت روشنتر، عقل با وسائلی کار می کند که آن وسایل از همین جهان مادی و با همین حواس محدود به دست آمده است... پس آنجا که عقل را تحقیر می کند، مواردی است که انسان به نام عقل یک فعالیت درونی انجام می دهد که وسایل طبیعی اش همان مفاهیم و موضوعات معمولی است که فقط در رو بنای طبیعت می تواند صادق بوده باشد. ولی آنگاه که عقل را به عالیترین درجه ارتقاء می دهد موقعی است که برای عقل مفهومی در نظر می گیرد که تقریباً تمام شخصیت ملکوتی انسان می باشد. البته این عقل وسیله ارتقاء و تکامل بوده بلکه رسیدن به چنین عالم عقل، خود رسیدن به هدف نهائی می باشد. (جعفری، ج ۱، ص ۵۰۸-۵۰۹)

حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز عقل را راهنمای انسان معرفی می نمایند: «العقل دلیل المؤمن» (الکافی ۱/ ۲۵، به نقل از الحکیمی، ج ۱، ص ۱۴۰) و حضرت رسول اکرم (ص) بیان می دارند که تمام خوبی را می توان با عقل دریافت و کسی که عقل ندارد دین نخواهد داشت: «انما یدرک الخیر کله بالعقل، ولادین لمن لاعقل له.» (تحف العقول / ۴۴، به نقل از الحکیمی، ج ۱، ص ۴۵) لذا بیهوده نیست که قرآن کریم می فرماید که اهل دوزخ می گویند که اگر گوش می کردند و تعقل می نمودند هرگز جزو دوزخیان نبودند: «لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر.» (ملک، آیه ۱۰)

وجه تمایز انسان از حیوان، خرد است:

به است از دد انسان صاحب خرد      نه انسان که در مردم افتد چو دد

(سعدی، بوستان)

و انسانی که جز خور و خواب نشناسد هیچ فضیلتی بر حیوانات نخواهد داشت:

چو انسان نداند بجز خورد و خواب      کدامش فضیلت بود سردواب

(سعدی، بوستان)

حضرت علی (ع) نیز عقل و خرد را برای انسان اصل معرفی می‌کنند: «اصل الانسان لبه» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۳ و تحف العقول، ص ۱۵۵، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶): «لُبُّ هِرْ چِيزٍ، خَالِصٌ وَ زَبْدَةٌ اَنْ اَسْتُ وَ زَبْدَةُ عَقْلِ نِيزُ لُبُّ نَامِيْدَةٌ شَدَّةً اَسْتُ» (المنجد، به نقل از باقری، ص ۱۲)

همچنین آن حضرت، عقل و منطق را در فضیلت انسان می‌شمارند: «للانسان فضيلتان: عقل و منطق» و «فبالعقل يستفيد و بالمنطق يفيد» (غررالحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶) در همین راستا، قدرت نطق و بیان نیز یکی از کمالات نفس انسانی است و لذا بر آدمیان فرض و واجب است که خود را با گفتار نامناسب ضایع و تباه نسازند:

کمال است در نفس انسان سخن تو خود را به گفتار ناقص مکن

(سعدی، بوستان)

علی (ع) نیز انسانیت انسان را به قلب و زبان او می‌دانند: «المرء باصغریه: بقلبه و لسانه، ان قاتل قاتل بجنان، و ان نطق نطق ببيان» (غررالحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶) در مورد واژه «قلب» باید توجه داشت که: «نمی‌توان قلب را صرفاً مرادف عقل یا صرفاً به عنوان کانون احساسات و عواطف یا صرفاً به معنی کانون اراده در نظر گرفت. بلکه باید هر سه را به قلب مربوط دانست. از این رو باید گفت که مفهوم قلب، مرادف نفس است. (باقری، ص ۱۳)

همچنین آن حضرت اعتقاد دارند که انسان با سخنش سنجیده می‌شود و به همان میزان برای او ارزش و اعتبار قائل خواهند بود: «المرء یوزن بقوله» (غررالحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶) و این نیرویی است که به صورت بالقوه در انسان قرار داده شده است و می‌تواند به فعلیت رسد. در این راستا، علی

(ع) می‌فرمایند که انسان دارای نفس ناطقه آفریده شده است: «خلق الانسان ذانفس ناطقه.» (غزوالحکم و دررالحکم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۲) قرآن نیز می‌فرماید که خداوند انسان را آفرید و قدرت نطق و بیان به او آموخت: «خلق الانسان، علمه الیابان.» (رحمن، آیه ۳) در تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ج ۲۳، ص ۱۰۴) آمده است که در حدیثی از امام صادق ذکر گردیده که «بیان» همان اسم اعظم است که به وسیله آن همه چیز دانسته می‌شود. در حدیث دیگری از امام رضا (ع) آمده است منظور از «علمه الیابان» بیان تمام اموری است که مردم به آن نیازمندند.

به واسطه برخورداری از عقل، انسان از قابلیت و توانایی کسب علم و دانش برخوردار است:

مبدء امر جوهر انسان قابل علم کرد در پی آن

(عراقی، عشاقنامه)

قرآن نیز می‌فرماید که خداوند به آدمی حقائق عالم وجود را آموخت: «و علم آدم الاسماء کلها.» (بقره، آیه ۳۱) در تفسیر المیزان (طباطبایی، ج ۱، ص ۱۸۴) در تفسیر این آیه، منظور از «الاسماء»، اسامی دواها و گیاهان و درختان و کوههای زمین و دره و تنگه‌ها و بیابانها و ... ذکر شده است. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ج ۱، ص ۲۱۷) از جمله مواردی است که «الاسماء» اسامی پیامبران خدا و اسم محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و افراد صالح از آل آنان ... بر شمرده است. در تفسیر فرات الکوفی (ج ۱، ص ۵۶) همین معنا مورد تأیید قرار گرفته است اما در تفسیر عیاشی (محمد بن مسعود بن عیاش المسلمی، ج ۱، ص ۳۲) عمدتاً تأکید بر نظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بوده است.

لذا انسان، در پی کسب علم و دانش است که آن استعدادهای الهی را که در این زمینه

در نهاد وی به ودیعت گذارده شده بود به فعلیت رساند و ناروا است که خود را نادان و جاهل جلوه دهد:

ولی از تو انسان دانش پژوه  
تجاهل بدین حد خوش آهنگ نیست  
(ملک الشعرای بهار)

فخر انسان به واسطه دانش است، و هنر «یعنی علم و معرفت و دانش و فضل و کمال»  
(دهخدا، ج ۱۵، ص ۲۳۵۶۷) وجه تمایز انسان و حیوان می باشد:

با دانش است فخر نه با ثروت و عقار  
تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست  
(پروین اعتصامی)

و ثمره انسان جز دانش و حکمت نیست:

جز دانش و حکمت نبود میوه انسان  
ای میوه فروش هنر، این دکه و بازار  
(پروین اعتصامی)

قرآن کریم نیز در آیات متعدد و گوناگون خود از علم و دانش بعنوان یکی از عوامل  
تمایز و فضیلت انسان یاد می کند. از جمله آنکه می فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون و  
الذین لایعلمون» (زمر، آیه ۹) و یا آنکه «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم  
درجات» (مجادله، آیه ۱۱)

حضرت علی (ع) عقل و منطق را دو فضیلت انسان معرفی می نمایند: «للانسان  
فضیلتان: عقل و منطق» (غرر الحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص  
۳۶۶) و معتقدند که انسان به واسطه علم فضیلت و برتری می یابد: «ابن آدم شبه شیء  
بالمعیار، اما ناقص بجهل، او راجع بعلم» (تحف العقول، ص ۱۵۰، به نقل از محمدی  
ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶)

قرآن کریم هدف آفرینش انسان را کسب علم و دانش معرفی می نماید: «الله الذی

خلق سبع سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شى قدير.»  
(طلاق، آیه ۱۲)

و حضرت علی (ع) علم و دانش را اصل تمام خوبیها معرفی می نمایند: «العلم اصل کل خیر» (غور الحکم و دررالکلم، به نقل از الحکیمی، ج ۲۱، ص ۳۷) و همچنین آن حضرت بیان می دارند که هیچکس را بزرگ شمارید تا وقتی که علم و معرفت او را کشف کنید: «لا تستعظمن احداً حتى تستكشف معرفته.» (غورالحکم و دررالکلم، به نقل از الحیاة، ج ۱، ص ۳۸) پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: خدای متعال به واسطه علم و دانش انسان اطاعت و عبادت می شود و خیر دنیا و آخرت در علم و شر دنیا و آخرت در جهل و نادانی است: «أما علمت أن الله يطاع بالعلم و يعبد بالعلم، و خیر الدنیا، و الاخرة مع العلم، و شر الدنيا و الاخرة مع الجهل.» (روضه الواعظین / ۱۲، به نقل از الحکیمی، ج ۱، ص ۳۷).

اگر آدمی از چنین علم و معرفتی برخوردار گردد، می تواند به شناخت خدا هم نائل آید:

خدا خوان تا خدادان فرق دارد که حیوان تا به انسان فرق دارد

(فروغی بسطامی)

حضرت علی (ع) نیز اساس و سرآغاز دین را معرفت و شناخت خداوند معرفی می نمایند: «اول الدین معرفته.» (نهج البلاغه، خطبه ۱)

عشق

بدون کمال قوت عشق، انسان بودن انسان میسر و امکان پذیر نمی باشد:

بسی کمال قوت عشق ای بسی لاجول گوی کو چو شیطان ماند و انسان بودنش امکان نداشت



(سیف فرغانی)

و عشق، از شیطان انسان و از انسان فرشته می‌سازد:

عشقت از شیطان کند انسان و از انسان ملک آدمی از پشم قالی سازد از نی بوریا

(سیف فرغانی)

و این برخاسته از همان نشئه عشق الهی است که به انسان داده شده است:

نشأه عشق الهی را به انسان داده‌اند گردش این زخم از جوش شراب آدمی است

(صائب)

و از چنین جذبۀ عشقی حتی فرشتگان الهی بی‌بهره بوده‌اند:

جذبۀ عشق نییچد به ملایک صائب این کمندی است که در گردن انسان باشد

(صائب)

و از داغ آن عشق جن و ملک نیز بهره نبرده‌اند:

از داغ عشق، جن و ملک را نصیب نیست این مه ز مشرق دل انسان برآمده

(صائب)

زیرا از شراب عشق الهی فقط بر خاک و خمیره وجودی انسان ریخته شده است:

از شراب لایزالی ساقیان جرعه‌ای بر خاک انسان ریختند

(صائب)

و روز ازل، از بین جن و ملک، آدمی از این فیض خاص الهی برخوردار گردیده

است:

عزیز کرده زبانی که وقت قسمت فیض دریغ داشت ز جن و ملک به انسان داد

(محتشم کاشانی)

زیرا در ابتدای آفرینش، جوهر انسان مایل به عشق بوده است:

روز اول ، چو جوهر انسان مایل عشق بود و خالی از آن

(عراقی، عشاقنامه)

و بیهوده نیست آنان که حقیقتاً ایمان آورده‌اند، خدا را همچنان از هر چیز دیگر دوست‌تر دارند: «الذین آمنوا اشدّ حبّالله.» (بقره، آیه ۱۶۵)

شوق و ذوق معنوی که در جوهر انسان است ، در هیچکدام از حیوانات وجود ندارد:

وزهرچه یافت جوهر انسان ز شوق و ذوق بویی به حبس جمله حیوان نمی‌رسد

(عطار)

انسان، از نفحات عشق الهی آفریده شده است:

ز عشق تو عراقی را دمی هست کزان دم روی انسان آفریدند

(عراقی، دیوان اشعار)

قرآن نیز بیان می‌دارد که خداوند از روح خود در آدم دمیده است: «ثم سواه و نفخ فيه من روحه» (سجده، آیه ۹)؛ «فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» (حجر، آیه ۲۹ و ص، آیه ۷۲).

تفسیر تقریب القرآن (الحسینی الشیرازی، ج ۱۴، ص ۳۲) اضافه کردن حرف «ی» به «روح» را نوعی اضافه تشریفیه قلمداد کرده تا تأکید شود که خداوند از روحی که از جانب او است در انسان دمیده است و تفسیر معین (ج ۲، ص ۶۵۴) اضافه شدن «روح» به «ی» و ترکیب «روحي» را تأکیدی بر این دانسته که خداوند روح انسان را بر سایر ارواح برگزیده است.

لذا هر آنکس که مردمک چشم عشاق گردد ، آن چشم و نظر وی را به سرعت به

سوی گوهر وجودی انسان سوق خواهد داد:

هر که در دیده عشاق شود مردمکی آن نظر زود سوی گوهر انسان کشدش  
(مولوی، دیوان اشعار)

هر که در دل از عشق برخوردار نباشد و سودای عشق در سر نپروراند، حیوانی بیش  
نیست و فقط ظاهر او به انسان شباهت دارد:

هر که رانیت به دل عشق و به سر سودایی حیوانی است منافق که به انسان ماند  
(ملک الشعرا، بهار)

اما انسانی که عشق نسبت به معشوق و محبوب حقیقی یعنی خدای متعال را در خود  
پروراند و از غیر او دل رها سازد، خداوند لذت چنان انسانی را در یاد خود قرار خواهد  
داد و به جایی خواهد رسید که حقیقتاً عاشق خدا و خدا عاشق وی خواهد شد و در چنین  
مقامی حجاب‌های میان او و خدا برداشته خواهد شد: «يقول الله عز وجل: اذا كان  
الغالب على العبد الاشتغال بي جعلت بغيته و لذته في ذكري عشقني و عشقته، فاذا عشقني  
و عشقته، رفعت الحجاب فيما بيني و بينه، و صيرت ذلك تغالباً عليه، لايسهو اذاسها  
الناس» (رسول اکرم (ص). (کنز العمال، خطبة ۱۸۷۲، به نقل از محمدی ری شهری،  
ج ۶، ص ۳۳۱) اینجاست که می‌بینیم خداوند آنان را که او را دوست دارند و از او  
پیروی می‌نمایند دوست می‌دارد: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و  
يغفر لكم ذنوبكم». (آل عمران، آیه ۳۱)

لازم به ذکر است که اگر عقل و معرفت آدمی نسبت به خدای متعال به کمال رسد و  
خدا را آنگونه که هست شناسد، قطعاً با تمامی وجود دل به او خواهد سپرد و عاشق او  
خواهد شد؛ یعنی مگر می‌توان خدا را شناخت اما عاشق او نشد و از طرف دیگر، عشق  
حقیقی و راستین نسبت به خدا آدمی را در مسیر افزایش معرفت و تعقل نسبت به او  
بمنظور شناخت افزون‌ترش سوق خواهد داد. چنین امری بیانگر ارتباط متقابل میان حیطة

شناختی و عاطفی شخصیت انسان می باشد و لذا چنین عشقی مبتنی بر عقل و خرد بوده و از طرف دیگر، آنچنان عقلی نیز خودبین و تاجر صفت و سودجو و رفاه طلب نخواهد بود که از ایثار تمامی وجود در پیشگاه معشوق اجتناب ورزد.

#### مراحل آفرینش

انسان از خاک آفریده شده و شیطان از سجده در برابر او امتناع نموده است:

اھر من از سجده انسان خاکی سرکشید ز آنکه بود از شعله های عشق پنهان بی خبر

(ملک الشعراء بهار)

قرآن کریم نیز به کرات اشاره نموده که انسان از خاک آفریده شده است: «هو الذی خلقکم من طین» (انعام، آیه ۲)، «و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین» (مؤمنون، آیه ۱۲)، «الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین» (سجده، آیه ۷)، «اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشر من طین» (ص، آیه ۳، ۷۱)، «انا خلقناهم من طین لازب» (صافات، آیه ۱۱) و... و شیطان از سجده در برابر چنین آدمی امتناع ورزید و گفت: «أسجد لمن خلقت طینا». (اسراء، آیه ۶۱) در تفسیر مجمع البیان (الطبرسی، ج ۱۹، ص ۲۱۲) در مورد تفسیر آیه ۷ سوره سجده آمده است که «خداوند آفرینش انسان را از گل آغاز نموده و این خلقت آدم است که از خاک گل ساخته شد و خشک گردید و سپس روح بر او دمیده شد و زندگی یافت». در تفسیر انوار درخشان (حسینی الهمدانی، ج ۱۳، ص ۱۶) در تفسیر آیه مذکور آمده است که صریح آن است که نخستین فرد بشر از طریق توالد و تناسل نیست. در تفسیر مخزن العرفان (امینی، ج ۹، ص ۱۰) «ساله من طین» نیز به صورت خلاصه کدر خاک ترجمه و تفسیر شده است و در تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ج ۱۴، ص ۲۰۷) چکیده و خلاصه ای از گل تفسیر گردیده است.

همانطور که گفته شد، در سوره صافات، آیه ۱۱ قرآن می‌فرماید که انسان از «طین لازب» خلق شده است.

آدم آن روز همی گفت ثنای تو که بود طین لازب؛ که توی گوهر و انسان فخر (سیف فرغانی)

در تفسیر روض الجنان و روح الجنان در توضیح «طین لازب» آمده است که «ما آفرینش انسان را از مستی گل چسبناک آغاز کرده‌ایم. بنی نوع بشر هم استحصالات همان گل اند، مگر گل چه نیرو و چه استحکامی دارد؟»

انسان از نطفه پدیدار گردیده و این نطفه حالات و اطوار گوناگون را طی نموده تا به انسان تبدیل شده است:

شود یک نطفه و گردد در اطوار وز او انسان شود پیدا دگر بار

(شبستری)

قرآن کریم نیز در موارد مختلف به این حقیقت اشاره نموده است. (نحل، آیه ۴؛ کهف، آیه ۳۷؛ حج، آیه ۵؛ مؤمنون، آیات ۱۴ و ۱۳؛ فاطر، آیه ۱۱؛ یس، آیه ۷۷؛ غافر، آیه ۶۷؛ نجم، آیه ۴۶؛ قیامة، آیه ۳۷؛ انسان، آیه ۲؛ عبس، آیه ۱۹) به عنوان مثال، قرآن در سوره کهف، آیه ۳۷ می‌فرماید: «اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلاً»: آیا به کسی کافر می‌گردی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه و سپس تو را به صورت یک انسان و مرد در آورد؟ همچنین قرآن به حالات و اطوار گوناگون خلقت انسان در سوره نوح، آیه ۱۴ اشاره می‌نماید: «وقد خلقکم اطواراً». (نوح، آیه ۱۴)

در تفسیر مجمع‌البیان (الطبرسی، ج ۲۰، ص ۴۴۱) در تفسیر آیه ۷۷ سوره یس «اولم یرالانسان انا خلقناه من نطفة....» آمده است که تقدیر این آیه آن است که انسان را

از نطفه ایجاد کردیم و سپس به علقه و از علقه به مضغه و از مضغه به عظم؛ یعنی نطفه آب گندیده را خون بسته شده کردیم و آن را تبدیل به مضغه گوشت نرم نمودیم و آن را مبدل به استخوان کردیم و از استخوان نقلش کردیم تا آنکه آنرا آفریده‌ای متعادل گردانیده، سپس در آن روح قرار داده و او را از شکم مادرش بیرون آورده و تربیت کردیم و از حالی به حال دیگر نقلش نمودیم تا آنکه عقلش کامل گردید.

نفس انسان

اصولاً انسان، موجودی سست عهد و پیمان است:

بسه عهد و بکدلی مردم، اعتباری نیست که همچو دور جهان، سست عهد بود انسان (پروین اعتصامی)

قرآن کریم نیز به سست عهدی آدم اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: «و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزماً». (طه، آیه ۱۱۵)  
و به علت همان سست عهدی انسان به واسطه عصیان آدم، از بهشت به دنیا هبوط کرد:

زخم عصبی خورد بد انسان ز کمین کز فلک افتاد به سختی به زمین

(امیر خسرو دهلوی)

قرآن مجید نیز می‌فرماید که خدا را نافرمانی کرد پس دچار خسران گردید: «و عصى آدم ربه فغوى». (طه، آیه ۱۲۱) در جای دیگری نیز قرآن به مسئله هبوط آدم از بهشت به دنیا اشاره می‌نماید و می‌فرماید: «قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین» (اعراف، آیه ۲۴) این امر را قرآن در سوره بقره آیه ۳۶ نیز متذکر گردیده است.

حال در این دنیا، نفس انسان می‌تواند همچون یک تنگنا و زندان عمل کند و آدمی را در خود مسجون و محبوس دارد:

چندازین در جستجوی ورننگ و بوی و گفتگوی خویشتن در تنگنای نفس انسان داشتن  
(سنایی غزنوی)

و انسانیت انسان زمانی به او باز می‌گردد که از شکم و زندان نفس رها شود و بیرون  
آید:

چون چنین اندر شکم دارد ترا این نفس تو تا نزایی نوبتی دیگر کجا انسان شوی  
(سیف فرغانی)

البته منظور از نفس در این حالت، همان مرتبة نفس اماره است که قرآن می‌فرماید  
این نفس آدمی را به گناهان و بدیها فرمان می‌دهد مگر آنکه خدا رحم کند: «ان النفس  
لامارة بالسوء الا ما رحم ربی.» (یوسف، آیه ۵۳)

امیرالمؤمنین (ع) نیز از خصوصیات انسانهای سالک الی الله آن می‌دانند که عقل را  
در خود زنده کرده‌اند و هوای نفس را در خود کشته‌اند: «قد احیا عقله و امانت نفسه،  
حتى دق جلیله و لطف غلیظه و برق له للامع کثیر البرق فابان له الطريق و سلک به  
السبیل» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰) و لذا بیهوده نیست که آن حضرت می‌فرمایند دشمن  
عقل، هوای نفسانی است: «عدو العقل الهوی.» (البحار، ۱۲/۷۸، به نقل از الحکیمی، ج  
۱، ص ۱۷۷)

قرآن کریم می‌فرماید یکی از خصوصیات انسان آن است که می‌خواهد مادام‌العمر  
گناه کند: «بل یرید الانسان لیفجر امامه.» (قیامه، آیه ۵) در تفسیر جامع (بروجردی، ج ۷،  
ص ۲۹۱) در مورد آیه مذکور آمده است که «آدمی می‌خواهد آنچه از عمرش در  
پیش است همه را به فجور و هوای نفس گذراند» و در تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ج

۲۵، ص ۲۷۱) ذکر شده که «انسان می‌خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هرگونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید».

حتی در اشعار فارسی اصطلاح «انسان مجازی» به چشم می‌خورد و انسان مجازی کسی است که از حقیقت معنا و شرع و انسانیت فاصله گرفته است و لذا باید از او فاصله گرفت:

انسان مجازیند این نسناسان      پرهیز! ز انسان مجازی، پرهیز!

(شیخ بهایی)

انسان کسی است که از خط فرمان شرع و دین پا بیرون نهد و تابع هوی و هوس نباشد:

از خط فرمان شرع گر نهی پا برون      در نظر اهل دید صائب، انسان تویی

(صائب تبریزی)

و لذا انسانیت به صورت نیست:

گر به صورت آدمی انسان بدی      احمد و بوجهل خود یکسان بدی

(مولوی، مثنوی معنوی)

حضرت علی (ع) نیز تأکید دارند که آدمی به صورت نمی‌باشد: «المرء بفطنته لا بصورته.» (غرر الحکم و دررالکلم، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶) امیرالمؤمنین علی (ع) نیز از گروهی شکوه دارند که فقط به صورت، انسان هستند اما قلب آنان قلب حیوان است: «فالصورة صورة انسان، و القلب قلب حیوان، لا يعرف باب الهدی فیتبعه و لا باب العمی فیصدعنه، و ذلك میت الاحیاء» (نهج البلاغه، خطبه ۸۷): چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان! راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن طریق برود و به طریق خطا پی برده تا آن را مسدود سازد، پس او مرده‌ای است در میان



کفران و ناسپاسی

انسان بسیار کفران کننده نعمتهای الهی و ناسپاس و کفور است:

محب را مدان چون من و تو حریص      ملک را مخوان همچو انسان کفور  
(سیف فرغانی)

قرآن نیز مسئله کفران و ناسپاسی انسان را مورد تأیید قرار می دهد و می فرماید: «ان الانسان لربه لکنود» (عادیات، آیه ۶) و در جای دیگر می فرماید: «ان الانسان لکفور» (حج، آیه ۶۶) و همچنین «ان الانسان لکفور مبین» (زخرف، آیه ۱۵) و یا آنکه: «ان الانسان لظلوم کفار» (ابراهیم، آیه ۳۴) و یا: «وکان الانسان کفوراً». (اسراء، آیه ۶۷) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ج ۱۲، ص ۸۵) در تفسیر آیه ۳۴ سوره ابراهیم، «کفار» را به معنای کثیر الکفران ذکر می کند یعنی کسی که بسیار کفران می ورزد و شکر نعمت های خدا را به جا نمی آورد و همچنان کفران می کند تا آنکه کفران، کار او را به هلاکت و خسران منتهی می سازد. *پایه جامع علوم انسانی*  
در تفسیر منهج الصادقین (کاشانی، ج ۵، ص ۲۹۷) در تفسیر آیه ۶۷ سوره اسراء نیز واژه «کفور» در معنای بسیار ناسپاس نسبت به نعمت خداوند ذکر گردیده است و در تفسیر شریف لاهیجی (الشریف الاهیجی، ج ۲، ص ۸۲۵) همین معنا تأیید شده است.  
انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است:

ز ناسپاسی ما بسته است روزن دل      خدای گفت که انسان لربه لکنود  
(مولوی)

و این همان حقیقت قرآنی است که قرآن هم بر آن صحه می گذارد: «ان الانسان لربه

لکنود» (عادیات، آیه ۶) در تفسیر پرتوی از قرآن (طالقانی، ج ۴، ص ۲۲۶) واژه «کنود» در معنای بس ناسپاس، مانع خیر، بخیل، زمینی که در آن چیزی نروید، کسبیکه از مصائب می‌نالد و نعمتها را از یاد می‌برد آمده است.

#### کبر و سرکشی

انسان، کبر و سرکشی می‌ورزد:

کبر و سرکشی تا چند ای سلاله انسان حال آخرین بنگر، ذکر اولین برخوان  
(ناصر خسرو)

قرآن نیز می‌فرماید که انسان آنگاه که خود را بی‌نیاز احساس کند طغیان و سرکشی می‌ورزد: «ان الانسان لیطغی أن راه استغنی» (علق، آیه ۶) در تفسیر اطبیب البیان (طیب، ج ۱۴، ص ۱۶۶) در مورد آیه مذکور آمده است که طغیان و سرکشی، سرپیچی و زیاده‌روی در کفر و ظلم و فساد و معاصی است و منشاء آن، کبر و نخوت و بزرگ منشی و حب جاه و ریاست و مال و منال و رتبه و مقام و هوای نفس و شهوترانی، و سبب تمام اینها جهل است بالاختصاص جهل مرکب، و قساوت و سیاهی دل است.

#### آزمندی و حرص

انسان حریص آفریده شده و دچار حرص و طمع می‌گردد:

طمع در دیست در انسان که باشد مال در مانش بسبراین در دراز من ز در مان بی نیازم کن  
(سیف فرغانی)

قرآن نیز حرص در انسان را تأیید می‌نماید: «ان الانسان خلق هلوعا» (معارج، آیه ۱۹) در تفسیر مجمع البیان (الطبرسی، ج ۲۵، ص ۳۱) آیه مذکور اینگونه تفسیر شده که

«البته انسان حریص خلق شده، یعنی بخیل ممسک که از شدت و بسیاری حرص جزع می‌کند» و در تفسیر منهج الصادقین (کاشانی، ج ۱۰، ص ۱۰) اینگونه ذکر شده: «بدرستیکه آدمی بسیار حریص بر جمع اموال و سریع‌المنع از اداء حقوق مفروضه آن و بی‌صبر و سریع‌الجزع در بلیات و مصایب آفریده شده است». تفسیر اثنی‌عشری (الشاه عبدالعظیمی، ج ۱۳، ص ۳۱) همین معنا را تأیید می‌نماید و در تفسیر عاملی (عاملی، ج ۸، ص ۳۵۴) واژه «هلوع» بی‌آرام، آزمند و ناشکیبا ترجمه و تفسیر شده است.

ضعف

انسان ضعیف و ناتوان خلق شده است:

از جان چو گذشت انسان ضعیف انجام دهد هر کار که خواست

(ناصر خسرو)

در بر کیهان اعظم کیست انسان ضعیف کش توان گفتن که شد فروت یابرنه گذشت

(ناصر خسرو)

قرآن کریم نیز به ضعف انسان اشاره می‌نماید و می‌فرماید: «خلق الانسان ضعيفا».

(نساء، آیه ۲۸) در تفسیر روض الجنان و روح الجنان (الجزاعی النیشابوری، ج ۵، ص

۳۲۹) عمدتاً منظور از این ضعف، کم‌طاقتی انسان (در صورت عدم تقویت ایمان و

تقوی در خود) در مقابل هوای نفس و شهوات قلمداد گردیده است. تفسیر گازر

(الجزجانی، ج ۲، ص ۲۰۴) از قول حسن بصری نقل می‌کند که ضعف انسان در آن

است که او را از آبی مهین آفریده‌اند. در تفسیر مواهب علیه (واعظ کاشفی، ج ۱، ص

۲۳۰) نیز آمده است که «محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او

را به ضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیر می‌نماید به سبب متابعت از

روی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صحنه حال او کشیده شده زبان اعتدال بگشاید».

### ظلم و جهل

انسان، ظلوم و جهول است؛ یعنی در [حق خویش] ستمکاری نادان است؛ زیرا با آنکه امانت الهی را پذیرفت، آن را به فراموشی سپرد و آنگونه که شایسته امانتداری بود عمل ننمود:

کرد فضل عشق انسان را فضول زین فزون جویی ظلوست و جهول  
(مولوی)

قرآن کریم نیز ظلوم و جهول بودن انسان را تأیید می‌نماید: «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فأبين أن يحملنها و أشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً» (احزاب، آیه ۷۲): (ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس آنها از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند و انسان آن را حمل کرد، انسان ستم پیشه و جاهل بود). در تفسیر المیزان (طباطبایی، ج ۱۶، ص ۵۳۲) آمده است که «منظور از امانت در آیه فوق ولایت می‌باشد و ولایت عبارت است از اینکه آدمی به جایی از تکامل برسد، که خدای سبحان عهده دار امور او شود و این از راه مجاهده و عبادت خالصانه به دست می‌آید». در تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ج ۱۷، ص ۴۵۱) منظور از امانت الهی را همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه در انسان می‌داند و یا می‌توان آن را «تعهد و قبول مسئولیت» دانست. این تفسیر اضافه می‌کند که آسمانها و زمین و کوهها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما

خارج است، اما انسان آنچه‌ان آفریده شده بود که می‌توانست تعهد و مسئولیت را بر دوش کشد و ولایت الهیه را پذیرا گردد و این پذیرش، پذیرشی است تکوینی بر حسب عالم استعداد. پذیرش این امانت بزرگترین افتخار و امتیاز انسان است. اما انسان در مواردی ارزشهای بزرگ و والایی را که خداوند به او داده است به فراموشی می‌سپارد و خود را در این خاکدان اسیر می‌سازد و به اسفل السافلین سقوط می‌کند و پذیرش این خط انحرافی بهترین دلیل بر ظلوم و جهول بودن این انسان است.

#### فناپذیری

از آنجا که انسان ضعیف خلق شده، زوال و فنا و قطعی است:

نه آفتاب وجود ضعیف انسان را      که آفتاب فلک را ضرورتست زوال

(سعدی شیرازی، مواعظ)

قرآن نیز به فناپذیری و زوال تمام کائنات، از جمله انسان، و بقای قطعی خداوند

اشاره می‌کند و می‌فرماید: «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص، آیه ۸۸)

لذا انسان در این دنیا جاودانه نخواهد بود:

بمیرد مرغ و ماهی هم بمیرد      نماند وحش و انسان هم نماند

(ملک الشعراء بهار)

و بنابراین انسان، موجود مضطر و بیچاره‌ای که عمر او کم و صبر او کمتر است:

ولی افسوس از این انسان مضطر      که عمر او کم است و صبر کمتر

(ملک الشعراء بهار)

قرآن نیز به جزع و کم‌صبری انسان در هنگام سختیها و مشکلات اشاره می‌نماید:

«ادامسه الشر جزوعاً» (معارج، آیه ۲۰) همچنین حضرت علی (ع) انسان را موجودی

مسکین و مضطر می خواند که اجل او قطعی است: «مسکین ابن آدم! مکتوم الاجل، ...» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۶۲، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۶۶)

#### نتیجه گیری

دقت در این مقاله، بیانگر آن است که در یک دیدگاه کلی می توان گفت شعرای فارسی با الهام از متون دینی موارد زیر را به عنوان مبنای معرفی خود از نقاط قوت و نقاط ضعف انسان قائل گردیده اند، نقاط قوتی نظیر انسان موجودی الهی است که هدف آفرینش و خلقت بوده و اشرف مخلوقات است، حتی از فرشتگان خدا بالاتر است و فرشتگان هم بر او سجده کرده اند و لذا باید همچنان با خوبی این مقام را در خود حفظ کند؛ او از قدرت عقل و تعقل برخوردار است و علم نسبت به تمامی حقائق عالم وجود به او تعلیم داده شده است و لذا باید به علم و دانش رو آورده و تفکر کند؛ خداوند در انسان از روح خود دمیده است و انسان فطرتاً از عشق و محبت نسبت به خدا برخوردار است و بنابراین باید در جهت پرورش و تقویت این عشق روحانی همت گمارد؛ انسان توانایی انجام امور پسندیده را دارد و لذا مأمور انجام اعمال صالح و محبت نسبت به دیگران گردیده است؛ انسان با تمام عظمتی که دارد به طوری که حتی جهان با تمام عظمت در او خلاصه شده است از خاک و نطفه ای ناقابل ایجاد شده لذا پیوسته باید روحیه تواضع و فروتنی را در خود حفظ نماید.

از طرف دیگر، می توان چنین به ظاهر نقاط ضعفی را برای انسان برشمرد که شعرای فارسی با الهام از متون دینی آنها را دستمایه معرفی خود از نقاط ضعف انسان قرار داده اند: نافرمانی آدم که سبب هبوط وی از بهشت به دنیا شد، اما چنین امری می تواند

گویای این واقعیت نیز باشد که انسان به واسطه ایمان و عمل صالح و عدم ارتکاب نافرمانی خدا می‌تواند مجدداً بهشتی و آسمانی گردد و سزاوار بهشت خدا - که تجلی رضایت خدا است - شود؛ درگیری شدید با مرتبه نفس اماره که انسان را به شدت تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد، اما تهذیب نفس و توکل بر خدا می‌تواند آدمی را به مراتب بالای نفس یعنی نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه سوق دهد؛ انسان موجودی ناسپاس و کفور است که به سرعت نعمتهای الهی را فراموش می‌کند و لذا تذکر و یادآوری نعمتها برای او قطعی و ضروری جلوه می‌کند؛ انسان اگر خود را بی‌نیاز از خود ببیند طغیان می‌ورزد و کبر و سرکشی می‌نماید، لذا فقط آدمی باید خود را بی‌نیاز از متاع دنیا و نیازمند به خدا (استغناى حقیقی) ببیند تا از این نقطه ضعف رهایی یابد؛ انسان موجودی آزمند و حریص خلق شده است، لذا باید حرص و آزمندی خود را در امور مثبت نظیر عشق به معنویت و خدا و علم و هدایت و ... به کار اندازد نه در مسیر حرص نسبت به کالای حقیر دنیا؛ انسان از ضعف نفس برخوردار است و لذا در رویارویی با تکالیف الهی - اعم از نحوه برخورد با خوشیهای زندگی چون جاه و ثروت و یا تلخیهای حیات چون مصائب و ناکامیها - از خود ضعیف و سستی نشان می‌دهد، در این مورد نیز باید در پرتو ایمان به خدا، ضعف خود را به قدرت و قوت تبدیل سازد که در مقابل چنین انسانهایی، کید و مکر شیطان ضعیف و سست خواهد بود «ان کید الشیطان کان ضعیفاً» (نساء، آیه ۷۶)؛ انسان با انجام گناهان مختلف و جهل و عدم معرفت نسبت به حقیقت امور به خود ظلم و ستم می‌کند و بنابراین باید با افزایش سطح بینش و معرفت خود و شناخت حقیقت امور عالم و افزایش قدرت زیبایی‌شناسی در خود و تشخیص خوبیها و بدیها، خود را از نقطه ضعف مذکور نجات دهد؛ انسان، موجودی است که نهایتاً مرگ در انتظار او است و از عمر چندانی در این هستی برخوردار نیست. در این مورد نیز باید با

شناخت حقیقت مرگ و زندگی، خوب زندگی کند تا خوب بمیرد، زیرا انسانها همانگونه می‌میرند که زندگی کرده‌اند و مرگ در مکتب عشق و عرفان، جز وصال مجدد محبوب و معشوقی که سالها در فراقش می‌سوختیم چیز دیگری نیست.

لذا می‌توان گفت هنر یک انسان حقیقی آن است که در تقویت و پرورش نقاط قوت خود بکوشد و در رفع نقاط ضعف خویش و نحوه برخورد صحیح با آنها، به گونه‌ای که از آنها به عنوان نقطه‌ای برای صعود و کمال و تعالی خویش بهره‌گیرد، نهایت تلاش خود را به عمل می‌آورد. گوئی اراده‌ی خدای حکیم نیز بر آن تعلق گرفته است که آدمی بتواند با تقویت اراده و ایمان و عقل خویش توان لازم در رویارویی و برخورد مناسب با آن ضعفها را در خود بیابد و بدینوسیله اوج نورانیت و معنویت را در خود احساس کند و تدریجاً نردبان قرب بسوی خدا و صعود به قلّه معنویت و عرفان را طی کند. اصولاً فلسفه آفرینش انسان نیز چیزی جز همین نبوده است و گرنه خداوند می‌توانست انسان را در اوج قلّه کمال بیافریند؛ اما در آن صورت دیگر فرشته‌وار مجبور به خوب بودن بود و ارتقاء و عروج به سوی حقیقت و نور معنای حقیقی خود را در مورد انسان از دست می‌داد. لذا به هیچ وجه نمی‌توانیم به خداوند ایراد بگیریم و یا انسان را سرزنش نمائیم که چرا خدا انسان را ضعیف، حریص، عجول و ... آفریده است (زیرا اینها از شروط خلقت او هستند)، اما ایراد و سرزنش انسان زمانی معنادار است که آدمی با اراده‌ی خود به نقاط ضعفی که خداوند در زمینه خلقتش قرار نداده روی آورد، مثلاً کبر و سرکشی نماید، کفر ورزد. اما جالب اینجاست که همانطور که در بالا گفته شد، آدمی نه تنها با توجه به نقاط فوق که خداوند در ذات و شخصیتش قرار داده، بلکه با تقویت نیروی عقل و ایمان و اراده در خود می‌تواند از نقاط ضعف دسته دوم نیز فاصله گیرد و حتی می‌تواند به همان وسیله با نقاط ضعف دسته اول نیز برخورد صحیح تربیتی داشته باشد، تا



جایی که آنها را به نقطه قوت مبدل سازد. مثلاً می‌تواند با ایمان و توکل به خداوند، ضعف خود را به قوت تبدیل سازد «و ما ضعفو» (آل عمران، آیه ۱۴۶)؛ حرص و اشتیاق خود را در مسیر خوبیها و هدایت مردم به کار اندازد: «حریص علیکم» (توبه، آیه ۱۲۸) و یا به سوی کارهای خوب عجله و شتاب کند: «ان الله یحب من الخیر ما یعجل» (رسول اکرم (ص) الکافی، ج ۲، ص ۱۴۲، به نقل از محمدی ری شهری، ج ۶، ص ۷۴)، «فاسبقو الخیرات» (بقره، آیه ۱۴۸)، «سابقوا الی مغفرة من ربکم» (حدید، آیه ۲۱)، «و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون». (مطففین، آیه ۲۶)

#### منابع و مأخذ:

قرآن کریم. ترجمه بهالدین خرمشاهی. تهران: نیلوفر، [بی تا].

امین اصفهانی، نصرت. مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان)، ۱۰ جلد. تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱

الشریف اللاهیجی، بهاء الدین محمد شیخعلی. تفسیر شریف لاهیجی، ۴ جلد. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳

الشاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد بن احمد الحسینی. تفسیر اثنی عشری، ۱۴ جلد. تهران: انتشارات میقات، ۱۳۶۶ -

۱۳۶۳

الخزاعی النیشابوری، حسین بن علی محمد بن احمد. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (تفسیر ابوالفتح

رازی)، ۱۴ جلد. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ - ۱۳۶۶

الجرجانی، ابوالمحاسن الحسین بن الحسن. جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گازر)، ۱۰ جلد. تهران: چاپخانه

دانشگاه تهران: ۱۳۳۷.

اوحدی مراغه‌ای. دیوان اشعار. تصحیح، تهیه و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.

اوحدی مراغه‌ای. جام جم.

امیر خسرو دهلوی. گزیده اشعار. به همت م. درویش. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۴۳

الطبرسی، شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد. ترجمه گروه مترجمین. تهران: انتشارات

فراهانی، ۱۳۶۰-۱۳۵۰.

بروجردی، سیدابراهیم. تفسیر جامع، ۷ جلد. تهران: انتشارات صدر، ۱۳۴۱، ج ۳.

بلاغی، سید عبدالحجّت. حجة التفسیر و بلاغ الاکسیر (تفسیر بلاغی)، ۱۰ جلد. قم: چاپ حکمت، ۱۳۴۵

باقری. خسرو. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۷۰، ج ۲.

پروین اعتصامی. دیوان اشعار. به کوشش محمدتقی بابایی، تهران: انتشارات نمونه، ۱۳۷۹، ج ۱۳.

جامی. عبدالرحمن. گزیده هفت اورنگ.

جعفری، محمدتقی. تفسیر و نقد و تحلیل متنی جلال‌الدین محمد مولوی، ج ۱. تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۱۲.

حسینی الهمدانی، سیدمحمد. انوار درخشان در تفسیر قرآن، ۱۸ جلد. تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۳۸۰ قمری.

دشتی، محمد. ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین (ع). قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۹.

دهخدا، علی اکبر. لغت نامه، ج ۱۰ و ۱۵. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲.

سنایی غزنوی. دیوان اشعار. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۵۴.

سعدی شیرازی. بوستان. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ج ۴.

سعدی شیرازی. مواعظ.

سیف فرغانی. دیوان اشعار. به همت دکتر ذبیح‌ا... صفا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

شیخ بهائی. دیوان اشعار.

شیخ محمود شبستری. گلشن راز. تصحیح دکتر حسین الهی قمشه‌ای. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

صائب تبریزی. دیوان اشعار. به همت محمد قهرمان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

طباطبائی. سیدمحمدحسین. ترجمه تفسیر المیزان، مترجم سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ۲۰ جلد. قم: دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۳.

طالقانی. سیدمحمود. پرتوی از قرآن، ۶ جلد. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۳-۱۳۵۸.

- طیب. سیدعبدالحسین. اطبیب الیان فی تفسیر القرآن، ۱۴ جلد. چاپ سوم، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۶۶.
- عطار نیشابوری. دیوان اشعار. به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۳.
- عاملی. ابراهیم. تفسیر عاملی، ۸ جلد. مشهد: کتابفروشی باستان (جلد ۸-۲)، تهران: کتابخانه صدوق، ۱۳۶۳.
- فخرالدین عراقی. دیوان اشعار. به همت ناصر هیری. تهران: انتشارات گلشاهی.
- فروغی بسطامی. دیوان اشعار. به همت م. درویش. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- فخرالدین عراقی. عشاقنامه.
- کاشانی. ملافتح... تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین (تفسیر کبیر ملافتح... کاشانی)، ۱۰ جلد. تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴، ج ۲.
- محتشم کاشانی. دیوان اشعار. به همت مهرعلی گرکانی. تهران: انتشارات محمودی، ۱۳۴۴.
- ملک الشعرای بهار. دیوان اشعار. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- محمدی، سیدکاظم و محمد دشتی. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه. قم: نشر امام علی، ۱۳۶۹.
- مولوی. مثنوی معنوی. به سعی و اهتمام رینولد نیکسون. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۹.
- مولوی. دیوان شمس. مطابق نسخه استاد بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۹.
- مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه، ۲۷ جلد. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶-۱۳۵۳.
- نجفی، محمد جواد. تفسیر آسان، ۱۵ جلد. تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۶-۱۳۶۲.
- واعظ کاشفی، کمال الدین حسین. تفسیر مواهب علیه (تفسیر حسینی)، ۴ جلد. تهران: کتابفروشی اقبال، ۱۳۱۷.
- الحسینی البحرانی، السید هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن، ۲ جلد. تهران: بنیاد نهضت، ۱۴۱۵ قمری.
- الفیض الکاشانی، المولی محسن. الصافی فی تفسیر کلام... (تفسیر الصافی)، ۵ جلد. مشهد، دارالمرتضی، بی تا.
- القلمی المشهدی، الشیخ محمدبن محمدرضا. تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب، ۱۴ جلد. تهران، سازمان چاپ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.
- الحسینی الشیرازی، السید محمد. تقریب القرآن الی الاذهان، ۳۰ جلد (در ۱۰ مجلد). بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۰ قمری

الحکیمی، محمدرضا و محمد و علی الحکیمی. الحیاة، ۶ جلد. تهران: مکتب نشرالثقافة الاسلامیه، ۱۳۷۰، ج ۶.

ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، امین الدین. تفسیر جوامع الجامع، ۳ جلد. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ج ۳.

الحسن بن علی العسکری امام ابو محمد علیه السلام. التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام (تفسیر الامام حسن عسکری علیه السلام). قم: مؤسسه الامام المهدي (عج)، ۱۴۰۹ هجری.

شبر، السید عبدا... الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ۶ جلد. کویت: مکتبه الالفین، ۱۴۰۷ قمری.

عبدالباقی، محمد فواد. المعجم المفهرس لالفاظ قرآن الکریم. تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۲.

فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی، ابوالقاسم. تفسیر فوات الکوفی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ قمری.

محمد بن مرتضی الکاظمی، المولی نورالدین. تفسیر المعین، ۳ جلد. قم: کتابخانه آیه... العظمی مرعشی نجفی، بی تا.

محمد بن مسعود بن عیاش المسلمی، ابوالنضر. کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، ۲ جلد. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه،

[بی تا].

محمد بن الحسن بن علی الطوسی، ابوجعفر. اثبایان فی تفسیر القرآن (تفسیر اثبایان)، ۱۰ جلد. قم: مکتب الاعلام

الاسلامی، ۱۴۰۹ قمری.

محمد بن ری شهری، محمد. میزان الحکمه، ۱۰ جلد، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۲، ج ۴.